

و بشهیدیم حساب یکد و تخفیف نژاده چنانکه مشهورست **جامل** کاکه
 باخداوندان و شتر بانان و اسبابان و قبیل بزرگت **جامل** بالفه
 خوب شدن و خوبی صورت و برت و بالکستران و بالفه خوب
 صورت و خوش صورت و بدیع یعنی بشهیدیم نژاده و بالفه و تشدید
 میم نژاد **جمیل** نیکو و سیر که خسته و بالفه و فتح میم مرغیت و نام نیت
جول بالفه سیر که نژاده **جندل** بالفه و کس و ال و فتح آن کس
 نفهم و فتح جیم و فتح تون و کس و ال و فتح **جول** بالفه که در کردین
 و کردین تون و کردین **جمل** بالفه نادانی و فتح تون و نادان تون
جهول بالفه سخن نادان **جیل** بالفه کس روی از او میان و در کجا
 نزدیک بود **المجتم** بالفه و جثوم بالفه سینه بزرگ نهادن
 مردم و کشتن نیمه شکر و بلند شدن کشت از زمین و کرد آوردن
 خاکستر و خاک کل **جتم** بالفه **جافوم** کابوس و سردار مجمل و بردار
ججم افزون شدن آتش **ججم** کبی از نامهای دوزخ و آتش بسیار نوی و بلند
 و آتش بزرگ که در مفاک افزوده باشند **جدم** بالفه سیر و اصل
 چیزی و بالفه بریدن و بریده دست شدن و بیماری جدم میمان
جدام بالفه علی است معروف و نام قبیل است **جبرام** علت است
جوجم بالفه جیم و ما قبیل است ازین که در حوالی کوه فرود آمده اند
 و حضرت اسمعیل علیه السلام را که خدا کردند و معموری که معطر از ایشان
 شده **ججر** بالفه گناه و بالفه کس کردن و بریدن و گرفتن و
 سردار شدن و گناه کردن و معویب کردن و زمین بسیار گرم و قلیل
 است و بالکستران دکنه و آواز و بقیعین کریر و لاجرم میمان ناز

و باچار

ناچار **جراجم** کنایان **جزم** بالفه بریدن و عاخر و بریدن شدن و مسکن
 کردن حرف را و مسکنه ر است کردن و جزم کردن کسی بر کاری
 از این بزرگ و دو خاموش شدن و برگردن ملک و بریدن خرم و از برگردن
 حرف در نوشتن و قلم را غیر حرف بر نشدن و بالک سیره و بقیعین
 بالکستران و هر چیز عظیم **جتم** زبده و زمین **جتم** بالفه سرخ و مشرف
 کشیدن و بقیعین کریر **ججم** بقیعین طبع دار شدن و سخت از زمین
 مردم بگوش و شتر بشوره گیاه و بی استنشاق با طعام **جلم** بالفه بریدن
 و بالک سیره روده بزرگ بقیعین مغراض که بدان چیزهای برند و کند که
 حیوانات سیر و کوسند و آهوی زودان نه در آنی است شتر آرا
 و قمر و یا ماه نو و زغال و نوعی است از کوسند دراز با که بر توام میوی
 ندارد و در طایف می باشد **جسم** بالفه و تشدید میم چیزی بسیار است
 که آمده در جاه و نام یاد شایسته و بالک سلطان و بالفه صفت **ججم**
 بالفه بسیار شدن آن در جاه و بالفه جاه بسیار است کسی که هر زمان
 رفتار دیگر آورد و نزدیک آمدن و وقت **ججم** بالفه آموذگی است براند
 ماندگیا و بالفه و بالک آب میمانی که فعل را از بزرگ جماع حاصل شود و بزرگ
 حرکت بر شدن و بلند کردن طرف و جان **ججم** بقیعین بی نژاده شدن
ججم در چنگ بی شاخ شدن کوسیند و بی لنگه شدن عمارت
ججم بالفه روی ترش کردن کسی و مرد ترش روم و عاجز و ناوا
 و شیر درنده و نام دوزخ **ججم** حرف مشهور و شتران شتر مشهور
 و **ججم** بالفه نون **ججم** بر سینه خستگان و بر جای ماندگان و بی حرکت
 شدگان **ججم** بالفه بریدن شدن و بر روی سینه بقیعین تشدید تون

سخنی است که در این
 صفحان گویند **ججم** بالفه
 بی آب **ججم** چاه عمیق و نام
 دوزخ